

تحلیلی فقهی از بیعت

محمد مهدی آصفی - ترجمه محمدرضا انصاری



معنی تحلیلی بیعت

مفهومی را که ما در اسلام از کلمه بیعت استنباط می‌کنیم، از جنبه عرفانی، مفهومی بسیار والا است. در حقیقت، بیعت، مجرد کامل انسان با ایمان از مال و جان خویش برای خداوند است: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بآن لهم الجنة»^(۱) (خداوند از مؤمنان مال و جانشان را خریده است که بهشت برای آنان باشد).

این مجرد کامل از مال و جان، همان داد و ستدی است که آیه قرآن به آن اشاره کرده است. روشن است وقتی انسان متاعی را در برابر پولی می‌فروشد، یکباره از متاع دست می‌کشد. او پس از انعقاد خرید و فروش، دیگر حق ندارد به مشتری مراجعه کند و در متاع تصرف نماید، بلکه باید به کلی دست از آن بردارد.

مسأله فروختن مال و جان به خداوند در برابر بهشت، نیز چنین است، کسی که مال و جان خود را به خدا فروخته است حق ندارد دچار تردید شود یا از معامله برگردد و اصولاً شأن او نیست که چیزی را که به خداوند فروخته است آرزو کند.

بنابراین، بیعت عبارت از این است که انسان از مال و جان خود به خاطر خدادست بردارد و تمام کارهای خود را به او واگذار

ریشه لغوی بیعت

برای روشن شدن معنی «بیعت»، شناختن ریشه‌های لغوی این کلمه سودمند است. «ابن منصور» در لسان العرب در ماده بیعت می‌گوید: «دست دادن به یکدیگر برای انعقاد داد و ستد و بستن پیمان و اطاعت را بیعت می‌گویند. و بیعت، بستن پیمان و اطاعت است»^(۱)

اعراب وقتی چیزی را می‌فروختند با یکدیگر دست می‌دادند. و این نشانه انعقاد خرید و فروش نزد آنها بشمار می‌رفت. اسلام، این عادت معروف عرب را که هنگام داد و ستد طبق آن عمل می‌کردند، برای اطاعت، در مورد عهد و پیمان با امام به کار گرفت.

نماید، و این همان حقیقت تعهد کامل در مورد اطاعت و فرمانبرداری است که کلمه «بیعت» شامل آن می‌شود.

پیامبرش را عزیز گردانند، روزی پیامبر (ص) برای انجام مراسم حج از خانه خارج شد. در بین راه با گروهی از انصار ملاقات کرد. رسم پیامبر بر این بود که در هر موسمی خود را به قبایل عرب معرفی می‌کرد. در آن سفر هنگامی که آن حضرت به عقبه رسید گروهی از قبیله خزرج را که خدا خیر آنان را می‌خواست - ملاقات کرد. پیامبر از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟

بیعت در سیره پیامبر اکرم
ما در زندگی پیامبر اکرم (ص) سه یک سلسله بیعت‌هایی برخورد می‌کنیم که از بیعت عقبه اول آغاز شده و به بیعت غدیر پایان می‌پذیرد. با دقت در چگونگی این بیعت‌ها می‌توانیم به سه قسم بیعت دست یابیم:

گفتند: ما گروهی از خزرج هستیم. فرمود: آیا از موالیان یهود می‌باشید؟ گفتند: آری. فرمود: آیا می‌نشینید با شما سخن بگویم؟ گفتند: آری.

- ۱- بیعت دعوت.
- ۲- بیعت جهاد.
- ۳- بیعت زمامداری و ولایت.

سپس پیامبر نشست و آنان را بسوی خدا دعوت کرد و اسلام را به آنان عرضه داشت و آیاتی از قرآن را برای آنها تلاوت نمود. پس از آنکه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را به راه خدا دعوت کرد، آنها به یکدیگر رو کرده و گفتند: به خدا سوگند، شما می‌دانید که این همان پیامبری است که یهود به شما وعده داده بود، مبادا آنها در ایمان آوردن به او بر شما سبقت بگیرند. پس دعوت پیامبر را اجابت نموده و سخن او را تصدیق کردند و اسلام را از او پذیرفتند و گفتند: ما قوم خود را رها کردیم. گروهی که میان آنها دشمنی و شرارت حکمفرماست قوم ما نیستند. امید آنکه خداوند به سبب تو میان آنها را جمع کند. بزودی به سراغ آنان می‌رویم و آنها را به سوی تو فرا می‌خوانیم و دینی را که ما از تو پذیرفتیم به آنان عرضه می‌کنیم، اگر خدا

هر یک از این بیعت‌ها به معنی اطاعت و التزام به فرمانبرداری از خدا و پیامبر است، ولی طبیعت هر کدام با دیگری تفاوت دارد. بیعت دعوت، سپردن تعهد برای بعهده گرفتن دعوت و شکیبایی در برابر رقابت‌های جاهلیت است. بیعت جهاد، تعهد برای اطاعت از فرمانهای نظامی و تحمل تلخیهای جنگ است. و بیعت زمامداری، پذیرفتن حکومت و ولایت برای کسی که شایسته آن مقام است می‌باشد.

۱- بیعت دعوت
و این همان بیعت عقبه اول است. برای روشن شدن مطلب، تاریخ این بیعت را به طور اختصار، از سیره ابن اسحاق نقل می‌کنیم:
وی می‌گوید: هنگامی که اراده خدا بر این تعلق گرفت که دین خود را آشکار و

ولایسرقن ولایزنین و لایقتلن اولاد هن ولا یأتین بیهتان یفتترینه من بین ایدیهن وارجلهن ولایعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن الله ان الله غفور رحیم»^(۴).

(ای پیامبر، هرگاه زنان مؤمن پیش تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نکنند و دزدی ننمایند و زنا نکنند و فرزندان خویش را نکشند و دروغی که ساخته باشند از میان دستها و پاهای خود نیاورند و در کارهای شایسته نافرمانی تو نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا بر ایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است).

۲- بیعت زمامداری و ولایت

این بیعت، همان بیعت عقبه دوم است. ابن اسحاق می‌گوید: پس از آن مصعب بن عمیر به مکه بازگشت. گروهی از انصار نیز با حجاج قوم خود که از مشرکان بودند برای انجام مراسم حج وارد مکه شدند و با پیامبر وعده گذاشتند که در اواسط ایام تشریق، آنگاه که خدا کرامت خود را شامل حال آنان گرداند، در عقبه با وی ملاقات کنند.

کعب می‌گوید: آن شب ما با قوم خود در کنار بارهایمان استراحت کردیم. وقتی ثلث شب گذشت، آهسته و بطور پنهانی از جایگاههای خود بیرون آمدیم تا طبق وعده‌ای که با پیامبر گذاشته بودیم در عقبه اجتماع کنیم. ما هفتاد و سه مرد بودیم و دو زن به نامهای نسیمه (معروف به ام عمار) و اسماء دختر عمر بن عدی (معروف به ام منیع) همراه ما بودند.

همه آنان را بر این دین گرد آورد هیچ کس عزیزتر از تو نخواهد بود.

سپس از پیامبر جدا شده و به سوی خانمهایشان بازگشتند.

سال بعد، در موسم حج، در نزدیکی عقبه (عقبه اول) دوازده نفر مرد با پیامبر برخورد کردند، آنها براساس بیعت زنان با پیامبر بیعت نمودند. این بیعت پیش از شروع جنگ بود.

در این باره عبادة بن صامت می‌گوید: من در میان کسانی که در عقبه اول حضور داشتند حاضر بودم. ما دوازده مرد بودیم و با پیامبر براساس بیعت زنان، بیعت کردیم و این قبل از شروع جنگ بود. بیعت ما بدین صورت بود که به خدا شرک نوزیم و دست به سرقت نزنیم و سرکتب زنا نشویم و فرزندانمان را نکشیم و به کسی تهمت نزنیم و در کارهای پسندیده نافرمانی وی نکنیم.

آنگاه پیامبر به ما فرمود: اگر به این پیمان وفا کنید بهشت از آن شماست و اگر با چیزی از آن مخالفت نمایید کار شما به دست خداوند است، اگر بخواهد شما را کیفر می‌کند و اگر بخواهد می‌آمرزد.

هنگامی که جمعیت بازگشتند، رسول خدا مصعب بن عمیر را همراه آنان گسیل داشت و به وی فرمان داد تا برای آنان قرآن بخواند.^(۳)

ناگفته نماند که مقصود از بیعت زنان، که در سخنان عبادة بن صامت آمده است همان بیعتی است که قرآن در مورد زنان یادآوری کرده است:

«یا ایهاالنبی اذا جاءک المؤمنات یتبایعنک علی ان لایشرکن بالله شیئا

قسم به آنکه ترا به حق به پیامبری برانگیخته از تو همانند حامیان خود دفاع می‌کنیم. با ما بیعت کن که ما مرد جنگ و اهل پیمان هستیم و این خصلت را از پدران خود به ارث برده‌ایم.

کعب می‌گوید: در حالی که برای با پیامبر سخن می‌گفت، ناگاه ابوالهثیم بن تیهان سخن او را قطع کرد و خطاب به پیامبر گفت: یا رسول‌الله! میان ما و این گروه (یهودیان) ارتباطی برقرار بود که ما آن روابط را قطع خواهیم کرد، آیا اگر ما چنین کنیم و خدا به تو کمک نماید تو به سوی قوم و قبایلات باز می‌گردی و ما را رها می‌کنی؟

پیامبر اکرم لبخندی زد و فرمود: نه چنین نیست، بلکه خون شما خون من و نابودی شما نابودی من است، من از شما هستم و شما نیز از من هستید، با هر که بجنگید می‌جنگم و با هر که سازش کنید مسالمت می‌کنم. (۵)

چنانکه می‌بینیم، این نوع دیگری از بیعت است که زیربنای آن اطاعت و تسلیم در برابر رهبری پیامبر و پذیرفتن حکومت و زمامداری آن حضرت است. و این با بیعت نخستین که بر محور دعوت و التزام به تعلیمات آن بود تفاوت دارد.

۳- بیعت پیکار و جهاد

قسم سوم از بیعت‌هایی که در زندگی پیامبر به چشم می‌خورد، بیعت پیکار و جهاد است که بیعت کنندگان متعهد می‌شوند در میدان جنگ و هنگام سختیها و گرفتاریها تا دم مرگ از پیامبر اطاعت کنند. دو آیه زیر از سوره فتح به همین معنی اشاره دارد:

آمدیم و در دره به انتظار پیامبر نشستیم. پس از لحظاتی پیامبر همراه با عمویش عباس بن عبدالمطلب وارد شد. عباس آن روز هنوز مسلمان نشده بود ولی دوست داشت در کار برادرزاده‌اش حضور یابد و با او همکاری کند.

هنگامی که پیامبر نشست، نخستین کسی که آغاز سخن کرد، عباس بود. عباس خطاب به خزر جیان گفت: شما بخوبی می‌دانید که محمد از ماست و ما او را از گزند قوم خود نگاهداری می‌کنیم. هر کس درباره محمد با ما همعقیده باشد، میان قبیله خود و در وطن‌اش عزیز است. اینک محمد به شما ملحق شده است، اگر می‌بینید طبق آنچه به او وعده داده‌اید عمل خواهید کرد و او را از دشمنانش حفظ خواهید نمود، به تعهد خویش عمل کنید، و اگر می‌بینید او را پس از آنکه بسوی شما آمد یاری نمی‌کنید و به دست دشمن می‌سپارید از هم اکنون دست از او بردارید چرا که او در وطن خود و میان قوم و قبیله‌اش عزیز است.

کعب می‌گوید: ما در پاسخ او گفتیم: سخنان تو را شنیدیم، اینک ای پیامبر خدا تو سخن بگو و هر پیمانی که دوست داری برای خودت و پروردگارت از ما بگیر. در این هنگام پیامبر لب به سخن گشود و آیاتی از قرآن تلاوت کرد و ما را به سوی خدا فراخواند و به اسلام تشویق کرد، سپس فرمود: با شما بیعت می‌کنم بشرط آنکه از هر چیزی که زنان و فرزندان خود را از آن باز می‌دارید مرا نیز باز دارید. در این میان براء بن معرور دست پیامبر را گرفت و گفت: بسلی،

پیامبر حرکت دادند. پیامبر نیز خود را آماده کرد و به یارانش فرمود: خدا به من فرمان داده تا از شما بیعت بگیرم، مردم همه آمده و با آن حضرت بیعت کردند که فرار نکنند.

برخی نوشته‌اند که پیامبر از آنان بر مرگ بیعت گرفت. بهر حال قریش جمعیتی را برای مبارزه با پیامبر گسیل داشتند، ولی جمعیت وقتی با یاران پیامبر مواجه شدند ترسیدند و با پیامبر مصالحه کردند.^(۸)

ابن اسحاق می‌گوید: مردم می‌گفتند پیامبر از ما بر مرگ بیعت گرفته است. ولی جابر بن عبدالله می‌گفت: پیامبر از ما بر مرگ بیعت نگرفت، بلکه با ما بیعت کرد که فرار نکنیم.^(۹)

در مسند احمد بن حنبل آمده است که راوی می‌گوید: به سلمه بن اکوع گفتم: در حدیبیه بر چه چیز با پیامبر بیعت کردید؟ گفت: با او بر مرگ بیعت نمودیم.^(۱۰)

و نیز همو در مسند از جابر نقل کرده که گفت: پیامبر خدا در حدیبیه با ما بیعت نمود که فرار نکنیم.^(۱۱)

ارگان بیعت

بیعت دارای سه رکن است:

۱- بیعت کننده.

۲- کسی که با او بیعت می‌شود.

۳- پیمان بستن بر اطاعت و فرمانبرداری.

پیمان بر اطاعت نیز خود به سه قسم تقسیم می‌شود:

یا اطاعت در زمینه دعوت است، یا اطاعت در مسأله رهبری و امامت، و یا اطاعت در مسأله جنگ.

- ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً.^(۶)

(کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا روی دستهای آنهاست، پس هر که نقض بیعت کند به زیان خویش می‌کند و هر کس به پیمانی که با خدا بسته وفا کند پاداشی بزرگ به او خواهد داد).

- لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم و اثنهم فتحاً قریباً.^(۷)

(خدا از مؤمنان، آنگاه که زیر آن درخت با تو بیعت کردند خشنود شد و آنچه در دلشان بود دانست، در نتیجه آرامش را به آنان نازل کرد و بعنوان پاداش، فتحی نزدیک نصیب آنان ساخت).

این بیعت، همان بیعت رضوان یا بیعت شجره است که خلاصه آن از این قرار است: پیامبر خدا یاران خود را برای انجام عمره حرکت داد. یک‌هزار و سیصد و شصت تن که هفتاد شتر همراه آنان بود دنبال پیامبر حرکت کردند. پیامبر به شش تن از آنها دستور داد سلاح بردارند و فرمود: من برای عمره خارج می‌شوم. سپس از ذوالحلیفه محرم شده و حرکت نمودند تا نزدیک حدیبیه که در فاصله نه میلی مکه قرار داشت رسیدند. مردم مکه از ورود پیامبر و یارانش آگاه شده و به وحشت افتادند. گروهی از طرفداران خود را از میان قبایل جمع‌آوری کرده و آنان را با دو بیست اسب سوار که خالد بن ولید یا عکرمه بن ابی جهل در رأس آنان قرار داشت، برای مقابله با

شرایط بیعت

اطاعت نماید. این پیمان هنگامی تحقق می‌یابد که انسان از روی اراده و اختیار بیعت کند. بنابراین بیعت اجباری ارزشی نخواهد داشت. این بدان جهت است که خداوند برای انسان احترام قائل شده و از او خواسته است که براساس اراده و اختیار و آگاهی خود تسلیم برنامه‌ها و روشهای او شود. خداوند می‌فرماید: «لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (۱۲) (در دین، اگر اهری نیست. یقیناً راه هدایت از گمراهی آشکار شده است).

این اصل یکی از اصول مهم اسلام بشمار می‌رود که فهمیدن اسلام بدون آن امکان‌پذیر نیست. اسلام از مسلمانان نمی‌خواهد از روی اجبار یا بدون آگاهی تسلیم خدا شوند، بلکه از آنان می‌خواهد از روی رضایت و اختیار فرمانهای او را بپذیرند. در واقع، رضایت اساس اختیار است و اختیار نتیجه رضایت است. نکات زیر، این واقعیت اسلامی را روشن می‌کند:

۱- خداوند، انسان را به عنوان خلیفه خود برگزیده و فرموده است: «واذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه...» (۱۸) (یادکن زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد).

خلیفه، همان انسان است، و سبب این جانشینی آن است که جهان هستی تسلیم اراده و مشیت و سنتهای الهی است و لسی خداوند انسان را از جمادات، نباتات و حیوانات متمایز ساخته و از او خواسته است که بر اساس اراده و اختیار خود تسلیم فرمانهای الهی باشد و دستورات او را به

مهمترین شرایط بیعت به قرار زیر است:

۱- قدرت و توانائی: عبدالله بن عمر می‌گوید، ما با پیامبر خدا بیعت می‌کردیم که به سخنان او گوش فرادهیم و از وی اطاعت نماییم. سپس پیامبر به ما می‌فرمود: «در حدی که توانائی موجود است» (۱۲)

۲- بلوغ: هر ماس بن زیاد می‌گوید: کودک بودم، دست به سوی پیامبر دراز کردم تا با من بیعت کند، ولی با من بیعت نکرد. (۱۳)

۳- اطاعت در غیر معصیت خدا: عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر خدا فرمود: «مسلمان باید خواه ناخواه گوش فرا دارد و اطاعت کند، مگر آنکه او را وادار به گناه کنند که در این صورت اطاعت نمودن لازم نیست» (۱۴)

عبدالله بن مسعود از پیامبر خدا نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «به زودی پس از من گروهی زمام کار شما را بدست می‌گیرند که سنت و روش مرا خاموش نموده و به بدعت عمل می‌کنند و نماز را از اوقات آن به تأخیر می‌اندازند» گفتیم: یا رسول الله، اگر من آنان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: «ای پسر ام عبد، می‌پرسی چه کنی؟ هر که معصیت خدا کند نباید از او اطاعت نمود» (۱۵)

در کنزالعمال از انس نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «کسی که خدا را اطاعت نکند، از او نباید اطاعت کرد» (۱۶)

ارزش بیعت از نظر احترام به انسان

مقصود از بیعت این است که انسان با خداوند پیمان ببندد که در تمام موارد از او

براین اساس می‌توان گفت: آدمی به موجب عهد و پیمان فطری خود، ملزم به اطاعت از خدا و تسلیم شدن در برابر او می‌باشد.

ناگفته نماند که الزام را به دو صورت می‌توان تصور کرد:

یکی اینکه الزام، بدون جلب موافقت طرف مقابل، از سوی مافوق تحقق یابد، چنانکه در مورد اسیران جنگی، زندانیان، بردگان و کودکان تصور می‌شود.

دیگر آنکه الزام، توأم با پذیرش طرف مقابل باشد، و به عبارت دیگر طرف مقابل، خود را متعهد و ملتزم به اطاعت بداند، همانگونه که سربازی که از روی میل و رغبت، خدمت نظامی را پذیرفته، تمام دستورات نظامی را از روی اراده و رغبت مورد عمل قرار می‌دهد. روشن است که موقعیت چنین سربازی با موقعیت اسیر یا زندانی‌ای که بی‌اراده و بدون رغبت، از روی ناچار کاری را انجام می‌دهد، تفاوت دارد. در حقیقت، خداوند اراده کرده است انسان را مورد تکریم قرار دهد و از رهگذر آگاهی و اراده و رغبت او - که مبتنی بر پیمان فطری او با خداوند است - بر وی فرمانروایی داشته باشد.

این پیمان فطری - چنانکه گفتیم - در عمق جان هر انسانی وجود دارد و هیچ فردی از آن بی‌بهره نیست، مگر آنکه فطرت او به تباهی کشیده شده باشد. به مقتضای همین پیمان است که هر کسی خود را ملزم به اطاعت از خدا و تسلیم بودن در برابر وی می‌داند. و مقصود از تکریم انسان - که آیه میثاق دربر دارنده آن است - نیز همین است (۲۰)

مرحله اجراء در آورد. این همان «اراده تشریحی» خداوند است که در برابر «اراده تکوینی» او که در ارتباط با جمادات و نباتات و حیوانات است قرار دارد.

این تکریم الهی در مورد انسان سبب می‌شود که تنها او از میان سایر موجودات، شایسته خلافت گردد و در این جایگاه رفیع قرار گیرد تا بتواند اراده و مشیت و احکام الهی را تنفیذ نماید.

۲- یکی دیگر از مراحل تکریم الهی نسبت به انسان، این است که خداوند انسان را در اطاعت و فرمانبرداری از خود ابتداءً ملزم نساخته است، بلکه از او خواسته تا از رهگذر عهد و پیمان خود - که در حقیقت یک پیمان فطری است و در عمق فطرت هر انسانی ریشه دارد - به اطاعت از خدا و پیامبر ملتزم شود.

«واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم؟ قالوا بلی، شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین» (۱۹)

(و هنگامی که پروردگار تو از پسران آدم، از پشت‌هایشان، فرزندان‌شان را آورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله، گواهی می‌دهیم. مبادا روز قیامت بگوئید ما از این نکته غافل بودیم).

این پیمانی است که میان انسان و پروردگارش منعقد شده است و آدمی براساس این پیمان به ربوبیت خدا گواهی می‌دهد و خود را به اطاعت از او ملتزم می‌داند. این پیمان در عمق فطرت هر انسانی ریشه دارد مگر اینکه انسان آن را در اثر فساد و تباهکاری از دست بدهد.

امام بعد از او بیعت می‌کنند، ولی در حقیقت آنها با خدا بیعت می‌نمایند: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم...» (۲۱)

این پیمان، خواه پیمان ابتدایی باشد یا تأکید بر عهد و پیمان گذشته، به هر حال یا انسان را به اطاعت و فرمانبرداری ملزم می‌سازد و یا الزام و التزام گذشته را تأکید می‌کند.

ثانیاً: در مورد ولایت فقیه، بنا بر نظریه‌ای که ما در مورد روایات ولایت فقیه بدان معتقد هستیم و می‌گوییم مفاد روایات مورد نظر، فقط به این معنی است که فقاقت شرطی است از شروط ولایت مانند بالغ بودن و مرد بودن نه اینکه فقیه عادل منصوب به ولایت است. و انتصاب فعلی فقیه بعد از تحقق شروط ولایت به وسیله مردم و با بیعت از طرف مردم حاصل می‌شود. بدین معنی که امت با انتخاب خود، حاکم را به حکومت نصب می‌کند، و اثر بیعت امت با فقیه این است که امت او را برای زمامداری بر مسلمین منصوب می‌سازد. در حقیقت، لزوم بیعت نسبت به لزوم تعیین حاکم جنبه مقدمه‌ای دارد زیرا تعیین حاکم لازم است و این لزوم به مقدمه آن که بیعت با حاکم است سرایت می‌کند، چنانکه نصب حاکم نیز مقدمه برپایی حکومت اسلامی و اجرای قوانین الهی است.

و این بدان جهت است که ولایت فقیه، ولایت مطلق است. یعنی فقیه بر عموم مسلمین ولایت دارد. روی این فرض نمی‌توان روایات ولایت را بدین معنی گرفت که فقهاء منصوب به ولایت فعلی هستند، زیرا در این صورت لازم می‌آید به حکم

۳- سومین مرحله از تکریم انسان، مسأله بیعت است. اسلام از پیروان خود می‌خواهد در زمینه دعوت، جنگ و حکومت، سرنوشت آنها در اختیار خودشان باشد. این سه مسأله در زندگی انسان از مهم‌ترین مسائل سیاسی بشمار می‌رود، اسلام نمی‌خواهد زندگی سیاسی مسلمانان دور از اراده و اختیار و آگاهی آنان شکل بگیرد. البته این بدان معنی نیست که اسلام به مسلمانان اجازه بدهد در برابر دعوت، جنگ و حکومت، ملتزم به دستورات الهی نباشد چرا که هر مسلمانی اگر مسلمان واقعی باشد ناچار باید خود را به اطاعت از خدا ملزم بداند، بلکه مقصود این است که اسلام بر نامرئزی می‌کند تا این اطاعت، از روی آگاهی و رضایت و اختیار صورت بگیرد و پیمانی که میان یک فرد مسلمان و خدا و پیامبر او منعقد می‌شود، بر اساس آگاهی و اختیار باشد.

در حقیقت، بیعت تأکید همان پیمان فطری است که انسان در گذشته در عمق ضمیر و جان خود با خدا منعقد کرده است. این بود خلاصه‌ای از بحث در زمینه ارزش تکریمی بیعت. البته این مسأله به بحث و بررسی و دقت بیشتری نیاز دارد که باید در جای خود دنبال شود.

ارزش بیعت از نظر قانونگذاری

بیعت از نظر قانونگذاری دارای آثار سه‌گانه زیر است:

اولاً، حالت عهد و میثاق با خداوند را تأکید می‌کند، زیرا بیعت چنانکه قبلاً گفتیم عبارت از عهد و پیمان با خداوند است مسلمانان هر چند بر حسب ظاهر با پیامبر یا

فقیه تنها بر مردم ولایت دارد اما بر فقهای دیگر چنین ولایتی ندارد. بنابراین، ادله ولایت فقیه به اینجا منتهی می‌شود که هر فقیهی می‌تواند از طرف شارع منصوب برای ولایت باشد.

و اشکالی در مرحله «جعل ولایت» از این بابت پیش نخواهد آمد. ولی در مرحله «اعمال ولایت»، (نه در مرحله جعل ولایت) میان احکام صادره از طرف فقها، خواه ناخواه تزامم پیدا می‌شود، که این تزامم مانع به کاربرستن و اعمال ولایت از طرف اولیاء امور خواهد شد.

توضیح اینکه: شرط به کاربرستن ولایت و حکم کردن این است که در مورد حکم، قبلاً حکم دیگری برخلاف این حکم از طرف حاکم دیگری در همان مورد صادر نشده باشد.

فی‌المثل اگر حاکمی، حکم به نصب شخصی جهت مقامی کرد و حاکم دیگر، شخص دیگری را برای همان مقام نصب کرده باشد. چون در این صورت بنا بر اختلاف در مبنی فقهی، یا حکم اول نقص می‌شود یا حکم دوم بی‌مورد (بدون موضوع) خواهد بود. چون موضوع حکم خالی بودن مورد از حکم قبلی است و با وجود حکم قبلی از طرف حاکمی با صلاحیت موضوعی برای حکم باقی نمی‌ماند.

و هر کدام از این دو نتیجه (بنا بر اختلاف نظر فقهاء در مورد تخالف دو حکم از طرف دو حاکم با صلاحیت) عملاً قدرت حاکم را بر بکار بستن ولایت و صادر کردن حکم منتفی می‌کند.

چون در صورت تعدد حاکم و تزامم

اطلاق ولایت، هر فقیهی بر فقهای دیگر و بالعکس ولایت داشته باشد و این عین اجتماع نقیضین است، چون به معنی آن است که هر فقیهی بر فقیه دیگر هم ولایت دارد و هم ولایت ندارد. علاوه بر این لازم می‌آید در مورد اعمال ولایت، میان فقهاء تزامم عجیبی پدید بیاید. تمام این مطالب دلالت دارد بر اینکه روایات ولایت فقیه را نباید بر نصب فقیه حمل کنیم بلکه باید آنها را بر اشتراط فقاقت در امر ولایت حمل کنیم.

به هر حال، وقتی ما دانستیم که شارع بطور حتم از ما می‌خواهد حکومت اسلامی را برپا کنیم، و دانستیم که خود در عصر غیبت، هیچکس را برای ما معین نکرده است، پی می‌بریم که شارع مسأله نصب حاکم را بر اساس شرایطی که برای او قائل شده به عهده خود مردم گذاشته است. زیرا در صورتی که شخص معینی از سوی شارع نصب نشده باشد، راه شرعی و عرفی مرسوم جز انتخاب وجود ندارد. بنابراین، انتخاب و بیعت، وسیله نصب فقیه برای ولایت و حکومت بر مسلمین است.

ثالثاً: بنا بر نظریه‌ای که در توجیه روایات ولایت فقیه توضیح دادیم، اثر بیعت، همان «منجز» کردن ولایت فقیه است. زیرا قبلاً در توضیح روایات ولایت فقیه گفتیم که هیچ مانعی ندارد روایات مزبور را بر نصب ولایت برای فقیه در مرحله جعل حمل کنیم و بگوییم در ولایت عموم فقهاء در خصوص این مرحله هیچگونه محذوری وجود ندارد. البته ممکن است تناقض سابق مطرح شود، ولی می‌توان برای رفع آن بدین گونه پاسخ داد که ولایت امری نسبی است نه مطلق، و

غیر قابل قبول است، خواه ناخواه باید به این اختیار مبتنی بر مرجحات باشد. و این مرجحات قطعاً از نوع مرجحات ملاکی است، یعنی ترجیح و تفاضل در اموری که ملاک ولایت و حاکمیت است و شخص را برای حاکمیت و ولایت از دیگران صالح‌تر و آماده‌تر می‌کند، از قبیل کفایت در زمامداری و تقوا، علم، آشنائی با اوضاع سیاسی و اقتصادی و علمی جهان.

اما از آنجا که مردم در تشخیص امتیاز ملاکی اختلاف نظر دارند، و از سوی دیگر مسأله ولایت، وحدت در رأی و تشخیص را می‌طلبد، ناچار باید رأی اکثریت را گرفت و برای فقیهی که بر اساس رأی اکثریت از نظر علم و تقوا و شایستگی بر دیگران مقدم است، اولویت قائل شد و در اینجا بیعت و انتخاب، همان تشخیص اکثریت است که سبب می‌شود ولایت فقیه به مرحله فعلیت برسد و در مورد امت نافذ گردد. در حقیقت، بیعت وسیله‌ای برای به اجراء درآوردن این ولایت است.

شکستن بیعت

شکستن بیعت یکی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود که روایات فراوانی در مورد تأکید حرمت آن و سختی کیفرش وارد شده است.

اکنون به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱- از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل شده است که فرمود: سه چیز آدمی را هلاک می‌کند: شکستن بیعت، ترک سنت و جدا شدن از جمعیت. (۲۲)

علامه مجلسی در توضیح مفردات این

احکام این حالت به طور قهری غالباً پیش خواهد آمد و عملاً امکان صدور حکم را منتفی می‌کند.

بنابراین تعدد و تزامم حکام چون امکان صدور حکم را از همه سلب می‌کند و غرض از ولایت و حکومت را منتفی می‌نماید ناچار باید امت یکی از حکام را برای حاکمیت از میان مجموعه افراد صالح برای حکومت اختیار کند تا تزامم برطرف شود و امکان حکومت فراهم گردد. اختیار یک فرد برای حکومت از میان مجموع افراد صالح برای ولایت باید قطعاً از طرف امت باشد. و به موجب مرجحات و امتیازاتی که این فرد را از افراد صالح دیگر ممتاز و جدا می‌کند.

و قطعاً این ترجیح از قبیل مرجحات باب تعارض (مرجحات سندی) نیست، بلکه از قبیل مرجحات ملاکی است که در مورد تزامم به کار گرفته می‌شود.

چون در مقام جعل ولایت برای عموم افراد با صلاحیت در عرض یکدیگر تعارضی نیست که بوسیله مرجحات باب تعارض برداشته شود، بلکه در مقام تنفیذ ولایت، تزامم میان افراد با صلاحیت یا میان حکمهای صادر شده از طرف آنها حاصل می‌شود که عملاً امکان بکار بستن ولایت را سلب می‌کند و اعمال ولایت را امری غیر ممکن می‌سازد.

خواه ناخواه این تزامم باید برداشته شود تا اعمال ولایت ممکن شود. و رفع تزامم جز با اختیار یک نفر از میان مجموع افراد با صلاحیت ممکن نیست. و این کار قطعاً باید از طرف امت حاصل شود (یا اهل حل و عقد) و راه دیگری ندارد.

و چون بدون ترجیح اختیار یک نفر

امیرالمؤمنین به معاویه اینست است: «اما بعد، بیعت من بر تو لازم گردیده است با اینکه تو در آن هنگام در شام بودی، زیرا همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت نمودند». (۲۸)

بنابراین، حرمت شکستن بیعت تنها به حاضران اختصاص ندارد، بلکه حاضر و غایب هر دو را شامل می‌شود.

۸- امیرالمؤمنین (ع) در باره خروج از اطاعت رهبری که مسلمانان با وی بیعت کرده‌اند می‌فرماید: «اگر کسی به مخالفت با مردم از طریق ایجاد اختلاف و بدعتگذاری در دین برخاست، او را از انحراف باز می‌گردانند، و اگر زیر بار نرفت و تسلیم نشد با او جنگ می‌کنند که چرا راه مؤمنان را نرفته است». (۲۹)

شکلهای گوناگون بیعت

اول: قبل از هر چیز باید بدانیم که اساس بیعت در مورد زمامداری و ولایت، بیعت تمام مسلمانان با امام و حاکم است، زیرا بنا بر یک نظریه، نصب امام وابسته به بیعت مسلمانان است. اما بنا بر نظریه دیگر تنجیز ولایت او مربوط به بیعت مسلمانان می‌شود. بهر حال، اصل مطلب بیعت تمام مسلمانان با امام است، بگونه‌ای که تمامی آنها وی را از طرف خود بعنوان رهبری انتخاب نمایند.

دوم: البته ناگفته نماند که اصل مزبور عادتاً امکان پذیر نیست، زیرا کمتر اتفاق می‌افتد که همه مسلمانان روی یک رهبر اتفاق نظر داشته باشند، هر چند در طول تاریخ اسلام احیاناً این مسأله در برخی از بلاد اسلامی تحقق یافته است.

روایت می‌گوید: «نکث الصفة» به معنی شکستن بیعت است.

۲- امام صادق (ع) فرمود: هر کس میان اجتماع مسلمانان به قدر یک وجب جدایی بیاندازد، طوق اسلام را از گردن خود برداشته، و هر کس بیعت با امام را بشکند به صورت جذامی بر خدا وارد می‌شود. (۲۳)

۳- امام صادق (ع) از پدرش نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود: سه چیز موجب هلاکت انسان است: شکستن بیعت، ترک سنت و جدا شدن از جمعیت. (۲۴)

۴- امام صادق (ع) فرمود: هر کس از اجتماع مسلمانان جدا شود و بیعت با امام را بشکند، به صورت جذامی بر خدا وارد می‌شود. (۲۵)

۵- امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می‌فرماید: «به جان خودم قسم که اگر رهبر باید در حضور تمام مردم انتخاب شود چنین موضوعی قابل اجرا نیست، بلکه مردمی که حاضر هستند نسبت به سرنوشت آنانکه غایب هستند قضاوت می‌کنند. نه کسی که حاضر است می‌تواند از نظر خود برگردد و نه کسی که غایب است می‌تواند اظهار نظر کند». (۲۶)

در روایت مذکور، مقصود امام از حاضر، طلحه و زبیر و از غایب، معاویه است.

۶- و نیز آن حضرت در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: «همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من هم باهمان شرایط آنان بیعت کردند. بنابراین نمی‌توان گفت هر کس حاضر بوده انتخاب کرده و هر کس غایب بوده می‌تواند مخالفت کند». (۲۷)

۷- در کتاب صفین از جمله نامه‌های

البته نتیجه هر دو صورت یکی است، و آن انتخاب ولی فقیه از سوی اکثریت است. تمام اینها در صورتی است که انتخاب ولی بطور مستقیم یا غیر مستقیم امکان داشته باشد، و معمولاً این کار امکان پذیر است، مخصوصاً در زمان ما که وسایل ارتباط جمعی و سایر امکانات برای برگزاری انتخابات عمومی از هر جهت فراهم است.

چهارم: در مواردی که اجرای انتخابات عمومی امکان پذیر نیست، چنانکه در زمانهای گذشته غالباً اتفاق می افتاده است، اجرای انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم به این کیفیت ممکن است صورت بگیرد که گروهی از مسلمانانی که دارای آگاهی و شناخت هستند و مردم به آنان اطمینان دارند عهده دار و مسئول این امر بشوند. و شخصی را به عنوان ولی امر از میان افراد با صلاحیت انتخاب کنند.

البته این حالت که یک حالت شرعی و عرفی در مورد انتخابات است محدود به شرایط و ویژهای نیست. تنها معیار آن، آگاهی و شناخت گروهی است که از اعتماد مسلمانان برخوردار هستند.

طبری در مورد بیعت مردم با امیرالمؤمنین (ع) پس از کشته شدن عثمان می نویسد: وقتی مردم مدینه اجتماع کردند، مصریان به آنان گفتند: شما اهل مشورت بودهاید و می توانید رهبری را مشخص کنید، سایرین نیز سخن شما را می پذیرند، کسی را انتخاب کنید، ما از شما پیروی می کنیم. عموم آنها گفتند: با علی بن ابی طالب بیعت می کنیم پس همه به او راضی شدند. (۳۰)

در تاریخ اسلام، مواردی از بیعت اهل

بنابراین، ادله ای که دلالت بر بیعت و انتخاب امام از سوی مسلمانان دارد منصرف به مسأله دیگری است که می تواند جای اجماع و اتفاق مسلمین را بگیرد. و ما قبلاً گفتیم حالتی که جای اتفاق و اجماع را می گیرد همان بیعت اکثریت امت است. و این بدان سبب است که در این مورد چهار احتمال به نظر می رسد:

۱- یا باید بیعت را رها کرد و مسأله حکومت را نادیده گرفت که این طبعاً حرام است.

۲- یا اجماع و اتفاق تمام افراد امت را بر شخص واحدی بدست آورد که این کار امکان پذیر نیست، بلکه محال است.

۳- یا رأی اقلیت را گرفت و رأی اکثریت را رها کرد، که این نیز نادرست است.

۴- و یا به رأی اکثریت اعتماد نمود و رأی اقلیت را رها کرد، که این تنها احتمال معقول در میان احتمالات چهارگانه است. بنابراین، بیعت اکثریت مسلمانان با یک فرد، بجای بیعت عموم مسلمانان می نشیند و فقیه به حکم بیعت اکثریت، مقام رهبری را به عهده می گیرد.

سوم: گزینش ولی امر از سوی اکثریت به یکی از دو صورت انجام می گیرد.

الف- آنکه مردم بطور مستقیم او را انتخاب کنند.

ب- آنکه گروهی از خبرگانی که از سوی مردم انتخاب شده اند و دارای شناخت و تخصص هستند، این انتخاب را به عهده بگیرند. در این صورت خبرگان از میان فقهای که شایسته حکومت و رهبری هستند، فردی را با اکثریت آراء خود انتخاب می کنند.

زامداری داشته باشیم و تو از هر کس سزاوارتری. علی^(ع) به آنها فرمود: این حق شما نیست. این حق اهل شورا و بدر است. هر کس را اهل شورا و بدر پذیرفتند او خلیفه است. (۳۴)

۵- در تاریخ طبری آمده است، وقتی اهل مدینه اجتماع کردند، مصریان به آنها گفتند: شما اهل مشورت بودهایید و می‌توانید رهبری را مشخص کنید و مردم سخن شما را می‌پذیرند. (۳۵)

۶- شیخ مفید در ارشاد می‌نویسد: امام حسین^(ع) در نامه خود به مردم کوفه نوشت «من مسلم بن عقیل برادر و عموزاده و شخصی را که از خاندانم مورد اعتماد من است، بسوی شما فرستادم. اگر او به من نامه نوشت که رأی مردم شما و رأی خردمندان و شخصیت‌های شایسته شما بر آنچه که فرستادگان شما آورده‌اند و من در نامه‌هایتان خوانده‌ام، گرد آمده است به زودی سوی شما خواهم آمد.» (۳۶)

چنانکه ملاحظه می‌کنید عناوین چهارگانه: «مهاجر و انصار»، «اهل بدر»، «اهل مدینه» و «اهل خرد و شخصیت» عناوینی هستند که در صدر اسلام هر کدام از آنها بعنوان اهل حل و عقد در نظر گرفته می‌شده و در حقیقت بجای امت قرار می‌گرفته است. البته خصوص این عناوین موضوعیت ندارد بلکه اینها از باب تطبیق در ظرف زمان مخصوص به خود می‌باشد، و گرنه در هر زمانی اگر افرادی که اهل حل و عقد هستند، وجود داشتند، می‌توانند این مسئولیت را به عهده بگیرند و ولی فقیه و حاکم را انتخاب نمایند.

حل و عقد (که همان حالت جایگزینی، بیعت عموم مسلمانان است) به چشم می‌خورد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱- امیرالمؤمنین^(ع) در نامه خود به معاویه می‌نویسد: «شورا - مخصوص مهاجران و انصار است. اگر آنان روی فردی توافق کردند و او را امام نامیدند، خدا هم می‌پذیرد. پس اگر کسی به مخالفت با مردم از طریق ایجاد اختلاف و بدعت گذاری در دین برخاست، او را از انحراف باز می‌گردانند و اگر زیر بار نرفت و تسلیم نشد با او می‌جنگند که چرا راه مؤمنان را نرفته است و دیگری را بجای او نصب می‌کنند.» (۳۱)

۲- در جای دیگری می‌فرماید: «مردم، تابع مهاجران و انصار هستند. آنها در تمامی بلاد بر حکومت و دین مسلمانان گواه می‌باشند، و مرا پذیرفته و با من بیعت کرده‌اند. من روا نمی‌دانم که معاویه را رها کنم تا بر مردم حکومت براند و بر آنان سوار شود و میان آنان اختلاف بیاندازد.» (۳۲)

۳- سیوطی در تاریخ الخلفاء می‌نویسد: مردم با شتاب بسوی او [علی^(ع)] می‌دویدند و به او می‌گفتند: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، ماناچار باید امیری داشته باشیم. علی^(ع) به آنان فرمود: این حق شما نیست، این حق اهل بدر است، هر کس را که اهل بدر پذیرفتند او خلیفه است. (۳۳)

۴- ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة می‌نویسد: مردم برخاسته و بسوی خانه علی^(ع) هجوم آورده و به او گفتند: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم، چرا که ما باید

یادداشتها:

- ۱- لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶.
- ۲- سورة توبه، آیه ۱۱۱.
- ۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۷۵-۷۰.
- ۴- سورة ممتحنه، آیه ۱۲.
- ۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۱-۸۵.
- ۶- سورة فتح، آیه ۱۰.
- ۷- سورة فتح، آیه ۱۸.
- ۸- این خلاصه را علامه عسکری در معالم المدرسین ج ۱/ ص ۱۵۵ از کتاب الامتاع والموانسه مقریزی ص ۲۷۴-۲۹۱ نقل کرده است. ابن هشام نیز در سیره خود، ج ۳، ص ۳۳۰ آن را آورده است.
- ۹- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۰.
- ۱۰- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵۱.
- ۱۱- همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۹۲.
- ۱۲- صحیح بخاری، کتاب احکام، باب بیعت، ج ۵.
- ۱۳- همان مأخذ، کتاب احکام، باب بیعت کودک.
- ۱۴- همان مأخذ، کتاب احکام، باب اطاعت از امام، ج ۳.
- ۱۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰.
- ۱۶- کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷.
- ۱۷- سورة بقره، آیه ۲۵۶.
- ۱۸- سورة بقره، آیه ۳۰.
- ۱۹- سورة اعراف، آیه ۱۷۲.
- ۲۰- برای توضیح بیشتر، به بحث گسترده‌ای که نویسنده پیرامون آیه سیفای نوشته است و بسزودی مستشر می‌گردد مراجعه فرمائید.
- ۲۱- سورة فتح، آیه ۱۰.
- ۲۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۶.
- ۲۳- همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۶۷.
- ۲۴- خصال صدوق، ج ۱، ص ۴۲.
- ۲۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵.
- ۲۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.
- ۲۷- نهج البلاغه، نامه ۶.
- ۲۸- صفین، نصیرن مزاحم، ص ۲۹.
- ۲۹- نهج البلاغه، نامه ۶.
- ۳۰- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۷۵.
- ۳۱- نهج البلاغه، نامه ۶.
- ۳۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۷.
- ۳۳- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۰۹.
- ۳۴- الامامة والسیاسة، ابن فقیه، ج ۱، ص ۴۷.
- ۳۵- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۰۷۵.
- ۳۶- ارشاد مفید، ص ۱۸۵.

